

شرق روزنامه

یکشنبه ۵ اردیبهشت ۱۳۹۵ • سال سیزدهم • شماره ۲۵۶۶ • ۹

یادداشت

سیاست بی‌بنیان خرید دلاری رابطه ژئوپلیتیک

اردشیر زارعی‌قناتسی: روابط بین جمهوری مصر و پادشاهی عربستان سعودی همیشه تابعی از نوسانات سیاسی و امنیتی در عرصه داخلی و خارجی دو کشور بوده است. تاریخ تمدن چندهزارساله، جمعیت ۸۰ میلیونی، میراث «ناصریسم» و نقش راهبردی- کانونی مصر در جهان عرب در مقابل جمعیت کم، واپس‌گرایی اجتماعی، ارتجاع وهابیت سیاسی و جغرافیایی بیابانی عربستان در مقایسه با منطق تحلیلی یک معادله نابرابر را درخصوص برتری جایگاه قاهره نسبت به ریاض نشان می‌دهد. بعد از بحران انرژی در دهه ۵۰ میلادی که ملی‌شدن نفت ایران توسط «محمد مصدق»، شرکت‌های بزرگ غربی را در جست‌وجوی نفت و گاز به‌سوی سرزمین‌های تازه‌کشانند، از درون بیابان‌های حجاز و زیر خیمه‌های شیوخ خلیج فارس، دریایی از نفت مورد اکتشاف و استخراج قرار گرفت و آنان را یک‌شبه به کاخ‌نشین‌های متمول عربی تبدیل کرد. سقوط نظام پادشاهی در ایران و شکست «ناسیونالیسم» عربی با چاشنی سوسیالیسم محلی، به‌خصوص بعد از شکست اعراب در جنگ ۱۹۶۷ با اسرائیل و سپس فروپاشی جهان دوقطبی، گام‌به‌گام شرایطی را رقم زد تا ریاض جایگاه خود را با کمک دلارهای نفتی در منطقه تثبیت کند. از آنجا که چنین معادله سیاسی‌ای فاقد حداقل‌های مبانی قدرت ژئوپلیتیک و هژمونی سیاسی- اجتماعی است، به‌تبع آن، هرگونه تغییر مناسبات در روابط دوجانبه ناشی از متغیرهای مالی بوده و فراماسیون این اتحادها بر شالوده سست «روابط بر اساس مراودات مالی» بنا می‌شود. از طرف دیگر برای رقم‌خوردن یک اتحاد استراتژیک به عوامل بسیاری از جمله همسویی در کسب منافع ملی و سازگاری جوامع با تحولات سیاسی – اجتماعی ملی و منطقه‌ای نیاز است که در عرصه کلان چنین پارامترهایی در مناسبات بین مصر و عربستان وجود نخواهد داشت. آنچه امروز قاهره را به ریاض نزدیک کرده است بیش از هر موضوع دیگری به افول جایگاه مصر در منطقه و فروپاشی ساختار اقتصادی تا حدودی سیاسی این کشور مربوط است.

سفر چندروزه «ملک‌سلمان»، پادشاه عربستان، به قاهره و توافقات انجام‌گرفته بین دو کشور را باید در چارچوب یک نیاز و استیصال اقتصادی (نه تاریخی با اهداف کسب منافع ملی) مورد ارزیابی قرار داد. به گزارش تلویزیون مصر، در جریان این دیدار تاریخی بیش از ۱۰ قرارداد به ارزش ۲۰ میلیارد دلار بین دو کشور امضا شده و ریاض متعهد به تأمین مالی ۱۶میلیارددلاری یک صندوق سرمایه‌گذاری مشترک شد. حجم این سرمایه‌گذاری‌ها برای اقتصاد فروپاشیده کنونی مصر از اهمیت زیادی برخوردار بوده است، چنانچه دولت «عبدالفتاح السیسی»، رئیس‌جمهور این کشور، را واداشت تا با دادن یک باج بزرگ درخصوص واگذاری و به‌رسیت‌شناختن مالکیت دو جزیره استراتژیک در دهانه دریای سرخ به عربستان، نه‌تنها خشم ناسیونالیست‌های مصری که صدای جامعه مدنی کشور خود را نیز درآورد. اگر این توافقات به مرحله اجرایی برسد و مخالفت فراینده جامعه مصری نتواند نقش بازدارنده خود را تحمیل کند، در آینده هژمونی ریاض در جهان عرب را تضمین می‌کند. ادعای هر دو رهبر در جریان امضای توافقات حاصله به‌خصوص در مورد احداث پل بین دو کشور که اتفاقا قرار است از منطقه «نیق» در خاک مصر با گذر از جزایر اهدایی «تیران» و «صنافیر» به منطقه «راس حمید» در عربستان ساخته شود، مبنی بر اتصال دو قاره آسیا و آفریقا با توجه به نقش بی‌ثبات‌کننده ریاض در منطقه به‌نوعی می‌تواند هجوم سیاسی و ایدئولوژیک وهابیت به سمت آفریقا را کلید بزند. خلاف تصور عمومی و غالب درخصوص توسعه و رشد حوزه‌های سرزمینی و ملی، این حرکت خزنده ریاض برای کشورهای عرب آفریقایی از جمله الجزایر، تونس، لیبی و مراکش نیز با توجه به تأثیری که ریاض بر گسترش تفکرات سلفی- تروریستی دارد، در بطن خود حامل یک تهدید تلقی خواهد شد. اینکه بعد از چندروز از دستیابی به این توافق مهم از سوی رهبران عرب در شاخ آفریقا هیچ عکس‌العمل مثبتی مشاهده نمی‌شود، دقیقاً به همین واقعیت عینی ارتباط دارد. السیسی با این قراردادها و گسترش مناسبات با ریاض به‌خصوص به واسطه واگذاری مالکیت دو جزیره استراتژیک تیران و صنافیر به عربستان در آینده نزدیک مورد انتقاد شدید ناسیونالیسم قدرتمند مصری قرار خواهد گرفت.

از طرف دیگر با نفوذ قدرت سعودی در حوزه تمدنی مصر، ایدئولوژی وهابیت بیش از پیش سکولاریسم و اقلیت بزرگ «قبطی» این کشور را تحت فشار قرار داده و این دو پال تمدنی مصر، این ضربه ویرانگر را بر پرزیدنت السیسی نخواهند بخشد. هرچند که تجربه چندسال اخیر به‌خصوص بعد از سرنگونی «محمد مرسی» نشان داده است که نظامیان حاکم بر مصر همواره سعی کرده‌اند در دوستی با ریاض بسیار محتساط عمل کرده و حتی با پذیرش تعهدات نیز، بیشتر به فکر دوزدن و شانه‌خالی‌کردن از مسئولیت خود باشند که نقش قاهره در ائتلاف عربی در جنگ یمن مؤید این واقعیت است. السیسی با واگذاری مالکیت دو جزیره مورد اختلاف به عربستان دست به بزرگ‌ترین قمار سیاسی خود زده است و از آنجا که قراردادهای انجام‌گرفته به دلیل بازه زمانی اجرائی‌شدن آنها تأثیر فوری و مثتی بر زست اقتصادی مردم مصر ندارند، آنچه بیشتر در یاد مردم این کشور به یادگار می‌ماند، تبعات سیاسی آن درخصوص واگذاری و مالکیت بخشی از حاکمیت ارضی و سرزمین ملی به یک کشور دیگر خواهد بود.

به همان اندازه که امروز قاهره به ریاض نزدیک می‌شود با توجه به رقابت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، می‌تواند از جوامع متمدن و مسئولیت‌پذیر دورتر شود و این تاوانی است که السیسی مانند همتای ترک خود، «رجب طیب اردوغان»، خواهد پرداخت. گسترش مناسبات قاهره و ریاض ضمن اینکه تهدید آشکاری برای تمدن و ناسیونالیسم مصری است، هم‌زمان در منطقه پیرامونی نیز حاصلی به غیر از تشدید آتارشی و بی‌ثباتی نخواهد داشت. بدون تردید این بذل‌وبخشش مالی عربستان و تقدیم بخشی از حاکمیت ارضی مصر به طرف مقابل بیش از آنچه در چارچوب مناسبات مآلوف و معمول دیپلماتیک طبقه‌بندی شود، به‌نوعی تصویر «خريد ارزی» متجد را در ذهن تداعی می‌کند.

نگاه مثبت روس‌ها به استالین

نگاه مثبت به شخصیت «ژوزف استالین»، رهبر شوروی سابق، در سال‌های اخیر بیشتر شده و نسبت افرادی که برای او احترام قائل هستند به افرادی که او را شایسته احترام نمی‌دانند، سه بر یک است. مرکز مطالعات آماري «لواد» روزهای یازدهم تا چهاردهم ماه مارس ۲۰۱۶ درباره نگاه مردم روس به شخصیت استالین، اقدام به برگزاری نظرسنجی در بین هزار و ۶۰۲ نفر افراد بالای ۱۸سال در ۱۳۷ نقطه از کشور کرد. در این نظرسنجی از افراد سؤال شده بود شخصیت استالین را چطور می‌بینید، نظر شخصی‌تان نسبت به او چیست، نقش او را در کشور چطور ارزیابی می‌کنید. آیا قبول دارید استالین انسانی بی‌رحم، ظالم و به دور از انسانیت بوده و در نابودی میلیون‌ها انسان بی‌گناه مقصر بوده است یا او را رهبری خردمند می‌دانید که اتحاد جماهیر شوروی را به قدرت و شکوفایی رسانید؟
چهره استالین از ابتدای حکومت شوروی و بعد از آن در هویت ملی روسیه با جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، به همین دلیل در افکار عمومی توجه و علاقه خاصی نسبت به او وجود دارد. اولین نظرسنجی درباره شخصیت استالین در سال ۲۰۰۱ نشان داد ۳۸ درصد روس‌ها ضمن علاقه به او احترام نیز قائلند و ۴۳ درصد نیز نسبت به او احساس ترس و نفرت دارند. پنج سال بعد همین نظرسنجی مجدد تکرار شد و این مرتبه ۳۶ درصد ابراز علاقه و احترام و ۲۸ درصد ابراز ترس و نفرت کردند. در جیوه‌ح سال‌های ۲۰۱۲–۲۰۱۱ که آرامش جامعه تاحدی برهم خورده بود، تعداد افرادی که پاسخی برای سؤالات این نظرسنجی نداشتند، به‌شدت افزایش پیدا کرد.

در ماه مارس ۲۰۱۴، شکاف بین افراد در سر ارزیابی مثبت و منفی عمیق‌تر شده و به ۴۰ درصد (نظر مثبت) و ۱۹ درصد (منفی) رسید. سال ۲۰۱۴ برای اولین بار در طول سال‌های بعد از فروپاشی، تعداد نظرات مثبت بر منفی برتری پیدا کرد و تا به امروز نه‌تنها این روند حفظ شده که حتی تعداد مخالفان به ۱۷ درصد رسیده است.
باین‌حال، نظر افراد در نظرسنجی‌ها راجع به نقش استالین از ثبات کمتری برخوردار است. این روند از صفر شروع شده و آرام‌آرام به نظرات مثبت رسیده و از سال ۲۰۱۳ غالب افراد بر خدمات شایسته استالین برای روسیه تأکید می‌کنند. درعین‌حال، هیچ‌کس کشتار میلیون‌ها انسان بی‌گناه و ظلمی که استالین بر مردم روا داشت را انکار نمی‌کند. امروز به‌طور کلی نگاه مثبت به شخصیت استالین در بین مردم روسیه غالب است، اگرچه مسئولیت کشتار را نیز از گردن او برنمی‌دارند. نسبت افرادی که برای استالین احترام قائل هستند به افرادی که او را شایسته احترام نمی‌دانند، سه بر یک است. از سوی دیگر، ۸۵ درصد از افراد شرکت‌کننده در نظرسنجی‌ها، استالین را ظالم می‌دانند و در مقابل ۵۷ درصد، او را رهبری خردمند در به‌قدرت‌رسیدن و شکوفایی اتحاد جماهیر شوروی می‌دانند. گفتنی است این ارقام در طرح گداگانه سؤالات به‌دست آمده است. اما آخرین سؤال در نظرسنجی‌ها بدین صورت بود که آیا شما حاضر بودید تحت رهبری استالین در این کشور کار و زندگی کنید؟ و فقط ۲۳ درصد افراد با چنین شرایطی حاضر به کار و زندگی در روسیه هستند و در مقابل ۶۰ درصد از روس‌ها حاضر نیستند در چنین شرایطی زندگی کنند. به‌طور کلی افکار عمومی در کشور بر مقصربودن استالین در سرکوب‌ها و کشتار مردم بی‌گناه استوار است. بیش از دوسوم روس‌ها معتقدند استالین ظالم و بی‌رحم بوده و درعین‌حال او را رهبری موفق می‌شمارند.



پیروز ایزدی، کارشناس مسائل اروپا، در گفت‌وگو با «شرق»:

خاورمیانه دیگر برای غرب استراتژیک نیست

به‌طوری‌که در این چندسال بیش از پنج‌هزارنفر از کشورهای اروپایی عازم سوریه و عراق شده‌اند تا به زعم خود در جهاد شرکت کنند.

این نوع مهاجرت طبیعتاً می‌تواند موجب حساس‌شدن مقامات امنیتی باشد. به‌هرحال بازگشت آنهایی که به قصد جهاد مهاجرت کرده بودند، قطعاً تبعات سوء اجتماعی و فرهنگی به‌همراه خواهد داشت.

دقیقاً، به‌هرحال وقتی گروهی حتی برای مدت محدودی با تروریست‌ها حشرونشر می‌کنند، هم عقاید افراطی‌تری پیدا می‌کند و هم اینکه با فنون تخریب و نظامی آشنایی پیدا می‌کنند تا به‌راحتی بتوانند عملیات خرابکارانه را به مرحله اجرایی برسانند. همچنین بعد از بازگشت، آسیب‌های متعدد اجتماعی و فرهنگی را هم به جامعه اروپا تزریق می‌کنند. حتی عده‌ای از مسلمانانی که در کشورهای اروپایی متولد شده‌اند هم برای همکاری با تروریست‌ها چراغ سبز نشان می‌هند و بدون اینکه لیدر یا رهبر داشته باشند، همدیگر را پیدا می‌کنند و در راستای تحركات تروریستی گروه‌هایی‌ها را تشکیل می‌دهند، حتی با وجود اینکه ممکن است با مراکز داعش هم ارتباطی نداشته باشند.



اهمیت خاورمیانه برای قدرت بزرگی چون ایالات متحده کمتر شده است و حتی به دلیل متنوع‌ترشدن منابع انرژی، حتی برای تأمین انرژی هم خاورمیانه مثل چندسال پیش جدی گرفته نمی‌شود و وابستگی کشورهای اروپایی هم به‌مراتب کمتر شده است

تکلیف اروپا با این پدیده و روند هزینه‌ساز چیست؟

برای اروپایی‌ها دشوار است که با تعداد کثیر هم‌راهان سلفی و تکفیری‌ها به رویارویی بپردازند. این را هم در نظر بگیرید که غرب به‌شدت از ضعف‌های اطلاعاتی هم رنج می‌برد و همچنین دستگاه‌های امنیتی کشورها هم با یکدیگر هماهنگی لازم را ندارند. پس پیچیدگی کار و عدم هماهنگی منطقه‌ای و بین‌المللی، مبارزه با گروه‌های تکفیری را به امری دشوار و هزینه‌ساز تبدیل کرده است. باین‌حال، مسئله مهم این است که این مسائل باید به‌طور ریشه‌ای حل شوند تا بلکه اروپا بتواند از شر تروریست‌ها رهایی پیدا کند.

تعامل با مهاجران و جدی‌گرفتن آنها، می‌تواند شرایط را برای دورکردنشان از گروه‌های خرابکار فراهم کند؟

قطعاً. اگر کشورهای اروپایی مهاجرانی که مقیم کشورشان هستند را در فضای اجتماعی و اشتغالی جدی بگیرند، احتمالش زیاد است که رغبتشان برای پیوستن به تروریست‌ها روزبه‌روز کمتر شود. البته رسیدن به این «مهم» زمان طولانی را می‌طلبد.

شما در صحبت‌هایتان به عدم هماهنگی امنیتی بین کشورهای اروپایی اشاره کردید. چرا در حوزه اقتصاد، تلاش برای اشتراک نظر مشاهده می‌شود، اما در مسئله فوق‌العاده حساس امنیت نمی‌توانند هم‌نشینی و همکاری را تجربه کنند؟

کشورهای اتحادیه اروپا منافع اقتصادی خود را با اتحادشان محقق

می‌کنند، اما خلا هماهنگی در بحث امنیت، فضای مناسبی برای خرابکاران فراهم کرده است تا آنها به‌راحتی بتوانند برنامه‌های خود را در هرجایی که یعنی دوقطبی و تک‌قطبی، خاورمیانه به‌عنوان منطقه‌ای تحت نفوذ و تأثیر قطب‌های اصلی قدرت بوده است. انقلاب‌های سال ۲۰۱۱ در جهان عرب باعث شد کارشناسان از ترک‌برداشتن نظم حاکم بر خاورمیانه و شروع درد زایمان نظم جدید سخن بگویند. سوریه در گرداب جنگ داخلی فرورفت وده‌هازار نفر از مردم این کشور کشته شدند؛ عراق بزرگ‌ترین استان‌های شرقی خود را از دست داد؛ لبنان بار دیگر به مسیر جنگ‌های داخلی نزدیک شد و گروه‌های داخلی رودرروی یکدیگر قرار گرفتند و مردم‌یمن با وجود انقلاب ۲۰۱۱، علیه انقلاب اول خود نیز انقلاب کردند و عربستان به این کشور فقیر عربی حمله کرد. این حوادث در پنج سال گذشته باعث شده است در شرایط کنونی بیش از هر زمان دیگری صحبت از ظهور نظم جدید به میان بیاید. در نظم جدید خلاف دو نظم پیشین، کشورهای فرامنطقه‌ای به‌عنوان «محور» به شمار نخواهند رفت و این بازیگران منطقه‌ای هستند که محور اصلی نظم جدید هستند؛ چراکه آمریکا به‌صراحت از استراتژی جدید خود یعنی انتقال قدرت از خاورمیانه به شرق آسیا برده‌برداری کرده و روسیه نیز علاقه و توان چندانی برای بازیگری در خاورمیانه را ندارد. اما در بین بازیگران منطقه‌ای در شرایط کنونی، فقط

سعید شمس: «انفجار در شهر آرام بروکسل»، این اتفاقی بود که نه‌تنها اروپا بلکه کل جهان را شدیداً نگران کرده است. چراکه تحركات تروریستی در خاورمیانه‌ای که به دلیل فضای خاصش به ترور و خرابکاری عادت دارد با اروپایی‌ها که «امنیت» مشخصه اصلی‌اش است، تفاوت دارد و دقیقاً به همین دلیل، داعش که خود را در خاورمیانه محدودتر از چندسال پیش می‌بیند، تصمیم به خرابکاری در قاره سبز گرفت تا اینس پیام را به دنیا بدهد که «همچنان فاعلند و به زعم‌شان تا تشکیل «دولت اسلامی» مورد ادعایشان پا پس نخواهند کشید. این شرایط حالا تصمیم‌گیران اروپایی را به تکاپو انداخته است تا بلکه راهی برای بستن راه داعش به کشورهایشان پیدا کنند. هرچند که نوع سیاست‌هایشان این هدف را هدفی سخت وانمود می‌کند. «غرب به شدت از ضعف‌هایی اطلاعاتی هم رنج می‌برد و همچنین دستگاه‌های امنیتی کشورها هم با یکدیگر هماهنگی لازم را ندارند. پس پیچیدگی کار و عدم هماهنگی منطقه‌ای و بین‌المللی، مبارزه با گروه‌های تکفیری را به امری دشوار و هزینه‌ساز تبدیل کرده است». «پیروز ایزدی»، کارشناس مسائل اروپا و عضو هیأت علمی مرکز تحقیقات استراتژیک، در گفت‌وگو با «شرق» ضمن طرح اظهارات بالا تأکید دارد اروپایی‌ها زمانی می‌توانند به سرکوب ترور و تروریست‌ها اقدام کنند که مانند اهداف اقتصادی، در اهداف امنیتی هم هم‌نشینی و همکاری را آن‌طور که لازم است، تجربه کنند.

تحركات داعش اروپای امن را ناآرام کرد. برخی می‌گویند که نوع رفتار اروپایی‌ها در این اتفاق هم سهم و نقش دارد. شرح می‌دهید؟
با اینکه جهان به ترور عادت دارد، هیچ‌کس تصورش را هم نمی‌کرد که داعش، دامنه فعالیت‌هایش را به اروپا بکشاند. اما همان‌طور که شما گفتید، فعالیت‌های تکفیری به اروپای معمولاً امن و آرام رسید تا موجی از نگرانی و البته احساس ناامنی نه‌تنها فقط کشورهای اروپایی، بلکه همه کشورهای جهان را مشغول خود کند و جهانیان را به این نتیجه غیرقابل‌انکار و البته نگران‌کننده برساند که با پدیده‌ای بسیار خطرناک روبرو هستند. این نظریه نمی‌تواند برداشتی غلط تلقی شود. اما مسئله، این است که وقتی داعشی‌ها مجبور به عقب‌نشینی از کشورهایی چون سوریه و عراق شدند و برنامه‌های خود در آن سرزمین‌ها را عقیم دیدند، به این تصمیم رسیدند تا برای تحقق اهدافشان دامنه فعالیت‌های خود را به اروپا بکشند.

حضور تعداد کثیری مسلمان مهاجر ساکن در اروپا، چقدر در این تصمیم داعش نقش داشت؟

دلیل اصلی، همین است که شما به آن اشاره کردید. به‌هرحال به دلیل حضور خیل مهاجران از خاورمیانه در کشورهای اروپایی، این قاره را به محلی مناسب برای عضوگیری داعش تبدیل کرده است. پس طبیعی است که گروه‌های تکفیری نگاهی جدی به این منطقه از جهان داشته باشند.

شرایط نه‌چندان مناسبی که مهاجران در کشورهای اروپایی دارند، می‌تواند دلیلی بر جذب‌شدن آنها به سمت‌وسوی داعش و گروه‌های دیگر تروریستی باشد؟

دقیقاً. مسلمانان ساکن اروپا به‌ویژه در بین نسل‌های سوم و چهارم، از بحران هویت رنج می‌برند و همچنین مواردی چون تبعیض، بی‌کاری و برخورد‌های توهین‌آمیز پلیس موجب شده است تا در قبال تبلیغات گسترده که به وسیله شبکه‌های اجتماعی روزبه‌روز گسترده‌تر هم می‌شود، از خود انفعال نشان داده و به عضویت گروه‌های تروریستی درآیند.

تاریخ خاورمیانه از فردای جنگ جهانی دوم تاکنون

شاهد دو مدل نظم فرامنطقه‌ای بوده است. پس از پایان جنگ جهانی اول و دوم و تولد برخی کشورهای عربی که تحت قیمومیت یا حمایت کشورهای غربی قرار داشتند، زمینه برای حضور آمریکا در خاورمیانه بیشتر از هر زمانی مهیا شد. جنگ جهانی دوم که به‌درستی می‌توان آمریکا را تنها پیروز آن نامید، باعث شد نظام دوقطبی (آمریکا-شوروی) بر نظام بین‌الملل حاکم شود و در منطقه خاورمیانه نیز کنش‌های منطقه‌ای در مبنای همین نظم شکل گرفت. بزرگ‌ترین ویژگی و شاخصه این نظم دوقطبی این بود که بازیگران منطقه‌ای نمی‌توانستند به‌عنوان «قطب» یا «محور» کشتگری داشته باشند. این نظم دوقطبی تا پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی در دهه ۹۰ میلادی تداوم داشت. پس از پایان نظام دوقطبی، آمریکا به‌عنوان تنها قدرت حاکم در راس نظم جدید جهانی قرا گرفت که عده‌ای نظم جدید را «تک‌قطبی» و بعضی «تک-چندقطبی» نامیدند. از این دوره، در خاورمیانه نیز نظم موردنظر آمریکا حاکم شد که مهم‌ترین هدف راهبردی آن «تأمین امنیت اسرائیل» بود. نظم آمریکایی حاکم بر خاورمیانه ضمن جلوگیری از حضور مؤثر دیگر بازیگران فرامنطقه‌ای، به‌تنبه‌ای نظم امنیتی حاکم در خاورمیانه را تغییرین کرده و با توجه به منافع خود به ایفای نقش می‌پردازد. بازیگران مؤثر منطقه‌ای در این نظم و نوع نظام امنیتی تأثیر بسیار کمی دارند و اکثریت آنها به‌عنوان مجریان سیاست‌های آمریکا عمل می‌کنند. درواقع در دو نظم حاکم بر خاورمیانه